

با سلام،

گلبن خندان به دل و جان بگفت

برگ منت هست، به گلشن برآ

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

ما از جنس شادی هستیم و این دست خود ماست که شاد باشیم. کسی که شاد نیست اصلاً سالک راه نیست چون خداوند از جنس شاد نیست. اگر غمگین بودن خودمان را با سبب سازی ذهن به انسانهای دیگر یا وضعیتها مرتبط می‌دانیم پس دل ما از جنس سنگ مرمر است این سنگ مرمر همان همانیدگیها و من‌ذهنی ماست که ما را تبدیل به یک خروب کرده است که هم به خودمان و هم به دیگران آسیب می‌رسانیم. اگر نمی‌توانیم شاد باشیم و شادی دیگران را ببینیم چشمه کوثر خداوند را فراموش کرده‌ایم و دردمند و بیمار شده‌ایم. بنابراین هر نعمت و شادی هم وجود داشته باشد ما نمی‌توانیم از آن لذت ببریم چون همانیدگیها ما را ناشاد و علیل کرده‌اند. و اگر همانیدگیها باشند ما شادیم اگر نباشند ما بیماریم.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

مولانا می‌فرماید: با قرینهایی بنشین که از چشمه کوثر و شیرینی حضور خبر دارند. و از هر قرینی که از این چشمه کوثر خبر ندارد هر چند همانند سنگ مرمر ظاهرش سفید روست دوری کن چون او دشمن شاد نیست و در نهایت تو را نیز خشک لب خواهد کرد.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو

او محمدخوست با او گیر خو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کوثر خشک‌لب

دشمنش می‌دار هم‌چون مرگ و تب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

ما فقط به یک دلیل ناشادیم. آن هم این است که چیزی را که می‌خواهیم به ما ندهاند یا از ما گرفته‌اند و بی‌مراد شده‌ایم. اگر کسی خرد الهی داشته باشد شکر می‌کند که از دست داده است. و شادان و خندان با رضای دل، خودش دستانش را باز می‌گذارد که کُن فکان زندگی کار خودش را انجام دهد. چنین انسانی یقین دارد که او عادل است و قسام اوست. و یقین دارد که او بهترینها را می‌نویسد. پس رضایت دارد و گله نمی‌کند. چسبیدن به چیزها و گذاشتن آنها در مرکز، ما را می‌کُشد چون دردی ناتمام دارد.

اما چطور می‌توان شادی بی‌سبب داشت؟ شادی بی‌سبب یک راه حل بسیار ساده دارد. اگر دقت کنیم می‌بینیم که راه حل مسائل و دردهای ما درون خود آن مسئله است. و تقریباً در تمام موارد راه حل، رها کردن آن چیز است که محکم چسبیده‌ایم آن چیز می‌تواند یک انسان باشد یا یک وضعیت دنیایی. بله رها کردن با ذهن و سبب‌سازیهایش ترسناک است، اما اگر به آن یک هوشیاری یقین داشته باشیم فقط کافیست درد آگاهانه را به جان بخریم و رها کنیم تا رها شویم. این تنها راه است.

باید از هم هویت‌شدگی‌هایمان بپریم. منتظر کسی نباشیم که با ما بپرد. شاه به دلکک گفت: کسی را می‌خواهم که به سمرقند برود یعنی یک نفر را می‌خواهم. شاه نگفت دو نفر را یا گروهی را می‌خواهم. ما می‌خواهیم با همانیدگی‌هایمان به سمرقند برویم و این امکان ندارد. برای همین ناموفق، عجول، ناشاد و ناراضی هستیم. آنکس که به شادی بی‌سبب و چشمه‌کوثر خداوند دسترسی دارد صبر جمیل را پایه‌ اصلی کارش قرار داده و زحمت کشیده و بر روی خود کار کرده است. و این شادی از زندگی بیرونی و از ارتعاش عشقی او قابل دیدن و حس کردن است.

هر که را بینی یکی جامه درست

دانکه او آن را به صبر و کسب جست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۱

هر که را دیدی برهنه و بی‌نوا

هست بر بی‌صبری او آن گوا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۲

با سپاس از آقای شهبازی.

-لیلا